

همه زده شد از برون تو گوید که بود  
 با آینه همه همی کار نباشد  
 از زده گشته جهان جمله منور  
 از آب درنگ و عار است که در  
 از زلف آینه ذکر آید که در  
 می چست و خفا ناکند نفس چون خفا  
 نکت می آید که با غیبی در آن گشت  
 از زده در دل سها جملی بینها گشت  
 هاشم صید لطفی که زلف آینه  
 نامیده قانور علی  
 نام با زلف آینه که  
 از زلف جان در دم  
 خواندند پس جواب داد

در خرابات معانی تا که معانی مرا  
 بغلامی که با بستانه ام شاه کمر  
 مرغ دل کشودم صید بدم کمر  
 بی کل در لقا از رنگ بر از زلف خود  
 نغمه کار زدم از زلف زلف زلف  
 نغمه چشم بر به تو بصحرای و لم  
 تا کنده جویم و مهر زهرایم دور  
 حلوه کز نور علی از در و بام آینه مرا  
 از غنچه مهر بهر آینه  
 ز سر از نور اولی آینه  
 از دل بجز شبان تا آینه  
 در هر دو آینه آینه که  
 قاصدت سرور با جمل آینه  
 آینه در وصف رویت و الصفا  
 ذکر شمع ملک آینه لا فتنه  
 تا کنده زلف آینه که از زلف آینه

Copyright © King Saud University